

جولیت میچل، استاد رشته‌های روان‌کاوی و نیز مطالعات جنسیتی در دانشگاه کمبریج انگلستان است. نخستین نوشته‌های او در دهه‌ی شصت میلادی در نشریه‌ی **نیو لفت ریویو** انتشار یافت. خانم میچل از سرسخت‌ترین مبارزان خیزش دوم فمینیسم در دهه‌ی هفتاد میلادی است و در تبیین آرای و اندیشه فمینیسم سوسیالیستی نقش فراموش‌نشده‌ی دارد. مقاله‌ی بلند او با عنوان "زنان: طولانی‌ترین انقلاب" از آثار کلاسیک و پرخواننده‌ی است که هم‌چنان تجدید چاپ می‌شود. کتاب معروف‌اش، **جایگاه اجتماعی زنان**، تاکنون به ۱۸ زبان ترجمه شده است. جولیت میچل بر این باور است که پیدایش "جنسیت" و پروراندن این مفهوم دستاورد جنبش جدید زنان بوده است. با ورود مفهوم "جنسیت" به عرصه‌ی مبارزه‌ی سیاسی زنان دیگر با خانواده و صرف‌نقش تولیدمثلی‌شان تعریف نمی‌شوند و جنبه‌ی اجتماعی اقتصادی آن در شکل "گذار جمعیتی" تغییرات اساسی در وضعیت جامعه پدید آورده است.

سامان نو، کوشیده است به مدد این پرسش و پاسخ خوانندگان خود را از دیدگاه‌های کنونی خانم میچل باخبر سازد. امیدواریم بتوانیم از دیگر چهره‌های سرشناس جریان فمینیسم سوسیالیستی نیز مصاحبه‌هایی گرد آوریم.

مصاحبه «سامان نو» با جولیت میشل؛

طرح و تنظیم پرسش‌ها و برگردان: مینا شادمند

مردسالاری در باره‌ی نقش تولیدمثلی مرد/زن متفاوت است. وظیفه‌ی فمینیستی در هر دو مورد تعهدات جداگانه‌ی را ایجاب می‌کند. در طولانی مدت به نظر می‌رسد در حوزه‌ی "جنسیت" برابری بالقوه‌ی بیش‌تری نهفته باشد تا در حوزه‌ی "تفاوت جنسی" که نسبت به مادرانگی با آرمان‌گرایی/خوارشماری برخورد می‌کند. "زنانه شدن فقر"، در واقع گسترش فقر در میان زنان به سبب مادرانگی است. اگر فمینیسم را به منزله‌ی امری ببینیم که سیاست را به فرمان فرآیندهای تاریخی می‌آورد، آن‌گاه باید علیه گرایش کنونی مبارزه کنیم تا شکاف رایج اجتماعی اقتصادی میان غنا و قوت "جنسیت" غیر تناسلی و ضعف "تفاوت جنسیتی" متکی بر تولیدمثل زن تثبیت نشود: چه گونه مادرانگی "از لحاظ جنسی متفاوت" می‌تواند حاکی از برابری بالقوه‌ی جنسیتی باشد؟

هر وقت که می‌بینیم فمینیسم از شکاف میان زنان حمایت می‌کند ناراحت می‌شوم: برتر شمردن زنان ثروتمند و ممتاز جامعه و واگذار کردن نقش مادرانگی به شمار "خیالی" اندکی از زنان که البته اکثراً متعلق به مردمان فلک‌زده و بدبخت جهان‌اند. وظیفه‌ی یک فمینیست

ویژگی اساسی تغییر، در اهمیت عمده‌ی مادرانگی نهفته است. در قرن نوزدهم در انگلستان زنان به طور میانگین پانزده سال از عمر چهل و پنج ساله‌ی خود را یا حامله بودند یا به کودکان خود شیر می‌دادند. امروز این رقم به ندرت به دو یا سه سال از هشتاد و پنج سال عمر زنان رسیده است. در مقام روان‌کاو، من عبارت "تفاوت‌های جنسی" را برای توضیح تمایزهای روحی اجتماعی میان زنان و مردان در خصوص تولیدمثل به کار می‌برم، ولی در مقام پژوهش‌گر علوم اجتماعی برای همه‌ی چیزهایی که بر موضوع تولیدمثل تکیه ندارند از عبارت "تفاوت‌های جنسیتی" که فمینیسم پسا موج دوم ابداع کرد استفاده می‌کنم. "جنسیت" و "تفاوت‌های جنسی" یکی نیستند. گروه‌های بلند مرتبه و مهم اقتصادی که این گذار جمعیتی به جمعیت‌های جایگزین ناپذیر را شرح و توضیح می‌دهند، آشکارا موضوع و مفهوم جنسیت را (در این طبقه و در این مکان جغرافیائی) نسبت به موضوع و مفهوم تفاوت جنسی ترجیح می‌دهند. دیدگاه مبتنی بر جنسیت غیر تناسلی دختر/پسر، هم‌چنان برای "پسران" امتیازهایی برمی‌شمارد، هر چند این امر با دیدگاه



۱. زمانی شما گفتید که رهائی زنان دستاورد "طولانی‌ترین انقلاب"ها خواهد بود. ما در موقعیت‌های دشوار برای آن که امید خود را از دست ندهیم پیوسته این عبارت را تکرار کردیم. اما به نظر شما جنبش بین‌المللی زنان در این راه تا کجا پیش رفته است؟ به چه هدف‌های دست یافته است؟ فکر می‌کنید ما در مسیر درستی پیش می‌رویم؟

پاسخ: بله، من هم اغلب این سوال را از خود پرسیده‌ام. جواب درست و حسابی به این سوال مستلزم نوشتن یک کتاب است اما خوب در این جا فقط می‌توانم بعضی فکرهایم را با شما در میان بگذارم.

مایلم به این سوال بیش‌تر از جنبه‌های جمعیت‌شناختی پردازم تا از لحاظ ایجاد تغییرات در ساختارهای اجتماعی اقتصادی (هر چند باید این کار را بکنیم). در هر صورت باید از جایی شروع کرد ...



سوسیالیست آن است که این گرایش را تحلیل کند و به مبارزه با آن برخیزد. این حرف به آن معنی نیست که دستاوردهای حاصل از مباحث "جنسیتی" را نادیده بگیریم - در درجه اول، آموزش و پرورش را - بلکه باید مصلح باشیم که این دستاوردها فراگیر شوند. اما این دستور کاری است که ما تاکنون تحلیلی از آن به دست نداده‌ایم - این تحلیل کمی نیست، بلکه بازسازی واقعیت مادرانگی است در برابر تضاد میان عمل واقعی و ایدئولوژیک در متن گرایشی تاریخی، موسوم به گذار واقعی به سوی کاهش جمعیتی.

۲. می‌گویند که در بسیاری از کشورها، جنبش‌های فمینیستی زیر تاثیر جنبش‌های چپ و سوسیالیستی شکل گرفته‌اند ولی رابطه میان سوسیالیسم و فمینیسم چندان ساده نمی‌نماید. چپ به فمینیسم، و حتی به فمینیسم سوسیالیستی با شک و سوءظن نگاه می‌کند. نظر شما در این مورد چیست؟

پاسخ: وقتی می‌خواستم به سوال سوم شما جواب بدهم به نوعی به این موضوع هم فکر کردم. با این همه، در این جا از زاویه - ی دیگری به قضیه می‌پردازم. سوسیالیسم موضعی مردگانه می‌گیرد. این حرف به آن معنا نیست که انتقادهای آن به فمینیسم ضرورتاً نادرست است، بلکه منظور آن است که سوسیالیسم دیدگاهی "کور جنسیت" دارد. فمینیست‌های سوسیالیست باید خودشان انتقادی را که از فمینیسم دارند به دست دهند - در پاسخ به پرسش اول به این موضوع اشاره کردم. باید این واقعیت نشان را دهیم که سوسیالیسم مانند هر فلسفه‌ی دیگری مردسالارانه است - به عنوان مثال به اشاره یادآور می‌شوم که اخیراً داشتم توصیفی را

که پری آندرسین از پسا مدرنیسم نوشته بود می‌خواندم. آندرسین، در این کتاب از حدود ۳۴۵ نفر نام می‌برد که ده نفرشان زن اند (از جمله، به نام مارگرت تاچر و رزا لوکزامبورگ اشاره می‌کند). بنا بر این کتاب نه فمینیسم و نه زنان فمینیست، و تقریباً هیچ زنی، سهمی در پسا مدرنیسم نداشته است. به علاوه، به تازگی داشتم نوشته‌های مربوط به وقایع ۱۹۶۸ را مرور می‌کردم. کمابیش در آن‌ها هم به نام زنان بر نخوردم. نکته فقط این نیست که زنان از تاریخ پنهان می‌مانند، بلکه حتی مبارزات اجتماعی ما و سهمی که در قلمرو اندیشه و آرا ادا می‌کنیم نیز ثبت نمی‌شود مگر آن بخشی که فمینیسم خود به توصیف آن همت می‌گمارد. زمانی که در اوایل دهه‌ی شصت میلادی کار درباره - ی موضوع زنان را شروع کردم هیچ یک از آثار چشم‌گیر خیزش نخست فمینیستی شناخته و در دسترس نبود. اکنون نیز اگر خودمان اقدام به ثبت کارهامان نکنیم بار دیگر از تاریخ ناپدید می‌شویم.

فمینیسم رادیکال در دهه‌ی هفتاد برای نشان دادن گرایش مبتنی بر تبعیض جنسی و جنس‌پرستی نهفته در سوسیالیسم کارهای سودمندی کرد ولی گویا امروزه آن‌ها را فراموش کرده‌ایم و داریم در برابر تحلیل‌های به شدت مردگانه‌ی طبقاتی خوش‌خدمتی می‌کنیم. فمینیسم چپ‌گرا باید از نقد چپ ضد فمینیست آغاز کند (همان طور که پیش از این هم چنین می‌کردیم). تنها در چنین حالتی است که می‌تواند این نقد را به مجموعه‌ی انتقادهای خودش بر فمینیسم بیفزاید. بدون چنین نقدی از چپ ضد فمینیسم، به ورطه‌ی عقب‌نشینی فراگیری فرو خواهیم غلتید.

۳. آیا به نظر شما امروزه سیاست‌ورزی فمینیستی آرزوهای زنان را برای رهائی بیان نمی‌کند؟ آیا چنین محدودیت‌هایی شامل حال همه‌ی انواع فمینیسم شده است یا برخی را بیش از دیگران از عرصه بیرون رانده است؟ چرا چنین اتفاقی در کشورهای «شمال» رخ

داده است و چه گونه می‌شود در کشورهای جنوب؟ از تکرار این روند پرهیز کرد؟ پاسخ: شاید لازم است به "رهائی" به صورت لحظه‌ی تاریخی خاصی نگاه کرد. رهائی زنان در پی مبارزات رهائی‌بخش ملی مطرح شد - زنان می‌بایست خود را از شر سرکوب اربابان "سفیدپوست" مردسالار می‌رهانیدند و چهره‌ی "رنگین" شان را آشکار می‌ساختند. ما کی بودیم؟ چنین تلاش رهائی‌بخشی آسودگی خاطر عظیمی به همراه آورد و از نظر سیاسی مرحله‌ی اولیه‌ی پراهمیتی بود. این که چهره‌های "رنگین" بی‌شمار فمینیسم به چه می‌ماند، در مرحله‌ی دوم اهمیت بود. البته نتایج کار و نیز چشم‌انداز آینده، چنان که در مبارزات رهائی‌بخش خود را نشان داد، به هیچ رو یک دست نبود و لزوماً "چیزهای خوبی" را به طور یک دست پدید نیاورد. مفهوم "رهائی" از این مبارزات به وام گرفته شد، با این همه، رهائی جوانان از پیرسالاری و از همه مهم - تر رهائی جنسی که "موضوعیت" آن در باره‌ی زنان به واسطه‌ی کنترل موالیف صدق می‌کرد، به عناصری بی‌اندازه مهم بدل شدند. به علاوه، موقعیت‌هایی که مبارزات رهائی‌بخش در آن رخ داد، یا رخ می‌دهد، کاملاً با هم متفاوت است، از این رو تکلیف‌های که این مبارزات پیش رو می‌گذاشت، یا می‌گذارد، بسیار نابرابر بوده و هستند. این حرف بدان معنا نیست که هر جایی که مبارزه‌ی رهائی‌بخش آسان‌تر بود، به فرض در «کشورهای شمال»، لزوماً نتایج بهتری از آن به دست آمد تا در جایی که این مبارزه دشوارتر بود، مانند بیش‌تر «کشورهای جنوب». برای نمونه، دستاوردهای رهائی جنسی که با حيله تا حدی از کف رفت: گسترش اسفبار قاچاق جنسی؛ خوار شمردن و تحقیر تمایلات جنسی از سوی مصرف‌گرایی که در واقع جنبه‌ی جنسی دادن به فرهنگ است؛ خشونت جنسی، که فمینیسم با همگی آن‌ها به عنوان نگرانی‌ها و دغدغه‌های اصلی‌اش باید رو در رو برخورد کند. با این



همه، جنبه‌های مثبتِ رهائی را نیز به عنوان نخستین مرحله‌ی ضروری باید حفظ کرد- انجام چنین وظیفه‌ی برای فمینیست‌های سوسیالیست هم دشوار است و هم اساسی، ما نباید در پذیرش سوسیالیسمِ مردسالار یا هر نوع سیاست دیگری بار دیگر نقاب سفید بر چهره زنیم. ۴. آیا شما نیز با این پرسش روبه‌رو شده‌اید که "فمینیست‌های سوسیالیست تا کی می‌توانند روی دو صندلی بنشینند"؟ به بیان دیگر، برخی بر این باورند که نمی‌توان این بحث را که هر دو نظامِ مردسالاری و سرمایه‌داری زنان را سرکوب می‌کند و فرودست نگه می‌دارد، کافی دانست. آیا ممکن است شما در این شرایط که به طور کلی به فمینیسم حمله می‌شود، موضوع را بیش‌تر بشکافید؟

پاسخ: در پاسخ به این پرسش نیز مانند پاسخ به همه‌ی موضوع‌های مهمی که مطرح کرده‌اید، بیش از آن که بخواهم برخوردی جزمی و تعصب‌آمیز داشته باشم، جانب احتیاط را در پیش می‌گیرم- زیرا پاسخ به این مسائل مستلزم کاری جمعی ماست- بنابراین در انتظار جواب-های شما می‌مانم!

به نظرم باید گریبان خود را از این تقابلِ مردسالاری و سرمایه‌داری در درون سوسیالیسم برهانیم؛ موعد آن سر آمده است. می‌توان فرض کرد که سرمایه‌داری نیز مانند فئودالیسم و سوسیالیسم کم و بیش مردسالارانه و مبتنی بر تبعیض جنسی است. همان طور که پیش از این اشاره کردم، بر عهده‌ی فمینیست‌های سوسیالیست است که جنبه‌ی جنس-باورانه‌ی سوسیالیسم را هم‌زمان با انتقادی که بر سرمایه‌داری وارد می‌کنند، به بوته‌ی نقد بگذارند. سرمایه‌داری برداشت و تعبیر خود را از جنس‌باوری (یا تبعیض جنسی) دارد، همان طور که سوسیالیسم و نیز برخی اعمال سوسیالیستی مانند محکوم شمردن فمینیسم به سبب موضع بورژوازی آن یا "گروه منفعت‌بودن" آن، این چیزها ربطی به سوسیالیسم ندارد، سوسیالیسم

تقریباً چیزی درباره‌ی فمینیسم نمی‌داند، و این وظیفه‌ی فمینیست‌های سوسیالیست است. همین چپِ مردگانه-باور، با تکبر و نخوت خود، تا حدود زیادی در پس راندن فمینیسم سهم دارد.

۵. نکته‌ی بعدی به موضوع خاص رشد فمینیسم در ایران مربوط می‌شود. آیا ممکن است شما دیدگاه‌تان را در باره‌ی "فمینیسم پراگماتیک" با خوانندگان ما در میان بگذارید؟ آیا چنین گفتگویی در میان فمینیست‌ها هیچ‌گاه رواج داشته است؟ اگر پاسخ‌تان مثبت است این طرز فکر در کجا و تا چه اندازه توانسته است سیاست‌ورزی فمینیستی را شکل دهد؟

پاسخ: متأسفم نمی‌توانم به این سوال شما جواب دهم چون در واقع چیزی در این باره نمی‌دانم.

ع. از نظر شما هیچ راهی برای آشتی میان فمینیسم و مذهب وجود دارد؟ شماری از پژوهش‌گران مسائل زنان و برخی از فعالان اجتماعی، به ویژه در خاورمیانه، خود را هوادار آرای فمینیسم اسلامی می‌دانند. به نظر شما تا چه اندازه فمینیسم با اسلام سازگاری دارد یا اصلاً ندارد؟

پاسخ: در این باره هم به اندازه‌ی کافی نمی‌دانم. وقتی به فمینیسم مسیحی فکر می‌کنم می‌بینم تا چه اندازه تنوع دارد. همکارم، جنیت ساسکیس، که فمینیستی کاتولیک است اخیراً در بخش «مطالعات جنسیتی» ما سخن‌رانی جالبی ایراد کرد. جنیت با درکی والا و دیدگاهی انتقادی به

معنای جنسیت آن طور که در متون بافتی-تاریخی خودشان آمده است، پرداخت. بی‌شک افراد می‌توانند دست به نقدی فمینیستی از دین و مذهب خود بزنند و هم چنان مذهبی بمانند- هر چند چنین نقدی می‌تواند سبب شود فرد دیگر از مذهبی بودن دست بشوید، و فکر می‌کنم این موضوع است که تهدیدآمیز شمرده می‌شود. آن چه فمینیست‌ها باید از انجام آن خودداری کنند آن است که در انتقاد به دین و مذهب به چنین نقدهایی در فرهنگ‌های دیگر متوسل شوند، این نقد باید درونی خود همان متن دینی مورد نظر باشد. بنابراین بر عهده‌ی خود فمینیست‌های اسلامی است که درباره‌ی شعائر اسلامی موضع بگیرند. با این همه، البته مهم است که ویژگی امر خاص را در امور کلی در نظر بگیریم. منظورم آن است که فمینیسم، با وجود همه‌ی تفاوت‌ها و رنگ و بوی محلی‌اش اعتراضی مطلق و جهانی است به ستم‌ها گوناگونی که بر زنان وارد می‌آید. مبارزه با رسوم و اعمال ضد زن صرفاً بر دوش زنان منطقه و محل به خصوصی نیست، هر چند، بی‌شک همین زنان هم باید درگیر شوند. فمینیست‌های هر منطقه و هر محلی باید با پشتیبانی هم‌تایان بین‌المللی خود، فمینیسم جهان‌گیر، دست به مبارزه بزنند. مخالفت شدید با کتک زدن زنان نباید صرفاً به این دلیل صورت گیرد که مذهبی

فمینیسم، با وجود همه‌ی تفاوت‌ها و رنگ و بوی محلی‌اش اعتراضی مطلق و جهانی است به ستم‌های گوناگونی که بر زنان وارد می‌آید. مبارزه با رسوم و اعمال ضد زن صرفاً بر دوش زنان منطقه و محل به خصوصی نیست، هر چند، بی‌شک همین زنان هم باید درگیر شوند

خاص آن را منع کرده است یا زمینه‌ی تاریخی آن دیگر وجود ندارد، بلکه دفاع از شان و منزلت کلی زنان مستلزم مبارزه با اعمال خشونت علیه زنان است.

۷. اخیراً کتابی می‌خواندم که بخشی از آن به بررسی تاریخی دیدگاه‌های گوناگون در مورد زنان، جنسیت و توسعه می‌پردازد. در همین بخش آمده است که چارچوبی به نام «جنسیت و توسعه» (GAD) سخت زیر نفوذ تفکر و روش شناختی فمینیسم سوسیالیستی قرار دارد و در واقع با الهام از آموزه‌های فمینیسم سوسیالیستی شکل گرفته است. این چارچوب تا حد زیادی مورد استقبال و کاربرد بسیاری از سازمان‌های غیر دولتی و برخی نمایندگی‌های سازمان ملل قرار گرفته است. آیا شما این را از زمره‌ی کامیابی‌های فمینیسم سوسیالیستی می‌دانید؟ آیا همه جا به این نکته اذعان می‌شود؟ شاید برای شما هم جالب باشد بدانید که در جزوه‌ی راهنمای عملی که مخصوص مددکاران اجتماعی برای کار در دورافتاده‌ترین نقاط ایران تدوین شده است به همه مفاهیمی که شما چند دهه پیش به توضیح روشن‌گرانه‌شان پرداخته بودید، یعنی تولید، تولیدمثل، اجتماع‌پذیری به تفصیل اشاره کرده است. البته در این جزوه از "تمایلات جنسی" و ارتباط آن با موضوع‌های دیگر هیچ سخنی به میان نیامده است.

پاسخ: بله، یک چیزهایی درباره‌ی رویکرد «جنسیت و توسعه» (GAD) می‌دانم. اما به این مطلب جالبی که شما می‌گویید، این که فقط به سه نظام تولید، تولیدمثل،

اجتماع‌پذیری اشاره می‌شود و چهارمی را نادیده می‌گیرند، بر نخورده بودم. به نظرم هر دو نکته‌ی را که برشمردید بسیار پراهمیت‌اند. اول از همه این که گمان نمی‌کنم به سهمی که فمینیست‌ها در تهیه‌ی این رویکرد (یا چارچوب) داشتند عموماً اذعان شده باشد.

(آیا این هم می‌تواند بخشی از "کور جنسیتی" چپ باشد؟) ثانیاً، در حال حاضر، بنا بر مد روز، چپ همه‌ی اعمال و کردار سازمان‌های غیر دولتی و «حقوق بشر» را- به همان اندازه‌ی فمینیسم- به نقد می‌کشد. پس آیا می‌توان گفت که حتی شاید در این "کور جنسیتی" عناصری از ضد فمینیسم بودن هم نهفته باشد؟ خوب، فکر کنم البته می‌بایست چنین باشد.



خطر این نقدها در آن است که مسئله را به نوعی تعیین می‌کنند که بتوانند از اعمال و کرداری که می‌کوشند با طرح مسائل به آن‌ها بپردازند، شانه خالی کنند، گویی اصلاً مسئله‌ی وجود نداشته تا به آن بپردازند. برای نمونه، انتقاد چپ از فمینیسم تا جایی پیش می‌رود که منکر آن می‌شود که مسئله‌ی عام و همگانی ستم بر زنان وجود دارد- موضوع "صد میلیون زن گمشده"ی آمارتی‌با سین را که در **هندی استدلال‌گر** آمده است، بخوانید. بسیاری از انتقادهایی که به

رویکرد «جنسیت و توسعه»، سازمان‌های غیر دولتی، سازمان ملل متحد و اقدامات حقوق‌بشری وارد آمده است، سوءاستفاده‌های وحشتناک جهان‌گیری را که در زمینه‌ی حقوق بشر می‌شود نادیده می‌گیرد- مطمئناً آن‌هایی که دارند از افرادی که به این مشکلات می‌پردازند انتقاد می‌کنند، خود دست به هیچ اقدامی نمی‌زنند. این حرف به آن معنا نیست که انتقادهای ناوارد است، بلکه موضوع از این قرار است که پرداختن به سوءاستفاده‌ها نباید هرگز تابع آن احساس خودبرتربینی حاصل از "محق بودن" شود- هرگز نباید شناسایی کامل و شماری پیشنهاد را جای‌گزین امر مبارزه با سوءاستفاده در زمینه‌ی حقوق بشر کرد؛ به ندرت این نقدها به چنین کاری دست می‌زنند.

وقتی همگانیت تجاوز و خشونت جنسی و وحشتناکی قاچاق جنسی را در همه‌ی شکل‌هایش در نظر می‌گیریم، در حقیقت باید سواستفاده از "تمایلات جنسی" را یکی از مهم‌ترین نظام‌های مسلط ستم بر زنان بشماریم، تازه اگر امروزه نخواهیم بگوییم تنها نظام مسلط ستم بر زنان است. می‌بینید که هنوز نتوانسته‌ام حتی نتیجه‌گیری گزارایی به دست دهم. با این همه، می‌خواهم در این جا یادآور شوم که هرگاه در باره‌ی وجوه تولید مثل بحث کرده‌ام، شرایطی که زنان آستن می‌شوند، بچه به دنیا می‌آورند و بزرگ می‌کنند کلید نوعیت ستم‌گر "تفاوت جنسی" است، و سوءاستفاده از تمایلات جنسی کلید نابرابری‌های خشونت‌آمیز غیر تناسلی "جنسیت" است. البته در دنیای واقعی تمایلات جنسی و تولید مثل به هم مرتبط‌اند- برای آن که با سوءاستفاده‌هایی که از تمایلات جنسی و تولید مثل می‌شود رویارویی کنیم باید از نظر تحلیلی از هم جداشان کنیم.

واقعا از طرح مسائلی تا این اندازه جالب سپاس‌گزارم و آرزوی توفیق در کارهاتان را دارم. امیدوارم روزی این گفت‌وگو را رو در رو ادامه دهیم.